

چرا نگس تبلارزم گرفت؟

لاید این رامیدا یهد همان پیزی

بواسطه شستکی از کار میدادست و خیال میکرد فقط خستکی کارهای شبانه روزی ادرا باین روز اندانشته است بخصوص این تغییرات جسمی و دروس هر راه با پیوست مزاج بود که بیشتر فرکن را منوجه کمالی نازه کرد.

راکه امروز ماها «سل» مینامید در بهر حال تایستان شد و فرگن از تعطیل تایستانی استفاده کرده و در قدیم تبلارم میگفتند هم هست که باتب مالت اشتباه میشد. ولی از آنجه ازقرار آن و امارات بر میاید ت با لازم

قدیم همان سل امرور و راست خوشبختانه بظیرمی آمد اما بدینه این سلات

دراین سالهای اخیر بدیگرسیل بایساري ظاهری هوقت مولوی نکشید که قابل حلاج شده است و بهین جوت هم

دیگر آن اسم خانه اسوس که هیشه قبل از این رفت و باز همان خستکی روی

درمان سل آقندیزیرت کرد که بیش از ۲۵ مالکی اذون دیده شد.

شاید جوانی مولوی تشتان کشتر است - از ۸ درصد اطفالیکه دوست اکرم میلانلشون ندمده بله

دوسران است اکرم خانه اسوس که هیشه قبل از این رفت و باز همان خستکی روی

دوسران و امرور و هفقط تهدیدهایان میشوند و او را میگذرد بلکه بر متساد

حال هنوز در فرکن میترسید خذای حسایی باز میفواه هم عرض کنم کنم که ماما به بیماری

سل بقدیم یشتر کرده است که با

آمار دقیق مراث از بیماری سل در مدت ۱۰ سال اخیر ۵ مرتبه بیشتر یشتر

کرده است.

ازین مقدمه بکارهایم، بات ورز

اما فرکن باین پیشنهاد و زیارت و

عادت یکی از دوستام رفت مترشان

دیدم خالم کدبایو غلی اوقاش تلخ و نکشیده موهاش ذولیده برشان

است - هنوز ابریس کفت. دکترجان

قبيل تهره حیات - چراغ خانه ام -

دختم فرکن تبا لازم گرفته است.

البته من وضیعت داخلی امنزل

راشوب میدادم خلاصه بفرماید

پیشتر از دیگران هم استعداد داشته

بایان تعریف کنم،

فرکن خالم دشتری بوده ساله

چون ولی کارهای شانه روزها میزد

اما روزی اصرار مادری درجه - ت

لستنا شاق بود. فرکن خلی خشنتمش

که بیشتر که بیسته داده شده روزش

تام میشده هنوز بیک تشت از کارهایش

درجه لذاشت خراش داشت فرکن ۳۷۶ و کاهی

میکشند باشند که بیشتر بیک

این موضع فرکن را مجبور کرد.

که بیشتر میگشند سرمه کند که

لآخری - هرچ شاهه و سایر حالات

فرکن را شدیده دیگر مصلح شد -

پلاسماهله همچنان میگشند و بیک

هسته ایستاده و خواهی بیک

میگشند و بیک

لآخری که بیک

که بیک

میگشند و بیک

لآخری که بیک</p

در میان بر فنا

از: همایی برد
ترجمه: پژوهن کتابادی

همایی برد مازنده این داستان بکی از اسنالر ایان نامور فرانسه و عصو فرهنگستان آن کشور است. وی زندگی ادنی خود را از راه انتشار دادن یکرته مقالات و مطبوعات آغاز کرده که هر دوچار نوجه و اقتداء برگزین فویندگان عصر او واقع گردید. سپس فرد اهشان یونس شهیر «بل بروز» لفظ اخبار گردید که اورادر قسم تجربه و تبلیغ روحی پسندید و از وی بروز گردید. هم مانند استادش در آثار خود و سویه ها و غواص و غایابی حسی و درولی اساز و عصی می کند و تجسم می دهد ولی اوردر این شیوه اسلوب خاصی ابداع کرده است و تجربه و تبلیغ روحی را با خود از برجهایان تا قریبی در میان گردید. داشتن که خاده آفرید آمیز و پژوهیانی بزمی گزیند و خوش و توجه خواندنده خلاصه داشتند که کند آنکه بیهودی که از حاده تابع دارد و تجمل دادن و توصیف احساسات و نیایلات و عواطف درولی می گزد. بنابرین اوحاده را نخست هدفی می شمارد و تجربه و تبلیغ روحی و وصف را ارزیخاط اهبت پس از حاده که در این خلاصه داشتند که ذیلاً پنجه خواراند گان میرسد و هاور کلی از همین و چاهدرین شاهکارهای او بینهایم بروز و مقدم معروفی «آمیلار آیی» بسیار از انتشار داستان هر اورسیار آراسته و افتاده شویل آمیزی درباره آن فوشه است.

این داستان را فویسنده شهربهرم «ابراهیم همیزی» بزمیان گازی ترجمه و تلفیض کرده و مادر جمهور اورا بزمیانی برگزدند. دو شیوه ای است در آخاذ جوانی و دوران طراوت و شادی و ذمی و زیبایی دل انگیزداری روحی لبر: از آرزوی امیخته مخلوس و مصیبت است. شیوه آنست که اطبیخ خاطر و جود خود را در راه شخصیت ممتاز احساسات بلندی ارزانی دارد.

از احساسات سرشار خود ترا سرحد بماله آمیزی بیرون میکند. بزرگ منش و بلند طبیعت و بمانافت نفس است. مانند بیشتر زمان همسن خود مشقی بزرگ در سرمهیروانه دارد. زدنیای خواب و خیال بهناوری بزمیروز و تیری دیگر از این دست است. هر گاه در باره مرد مانندی داشتند اینها با خوشبختی هدوش و توام می بندند. و هر زمان درخصوص ذاتی می کرند صرفای یکشته تماز بر شادی خشن و حس فاهم و هم باری و اعتماد و وجاهه و سمیت و فدا کاری در خاطر شنش می بندند.

او زیاست و خودهم باین ذیبایی کامل متوجه است و تائیرات دل فریبی را که فراموش کشیده و چشمان جاده کر و شاده می فته اند گزینند اوردم را دیده می آورد خون: نیز کاملاً احساس میکند و بیدای آن میهوت میشود و بایدست زد و باره علت این بندی عظیمی که طبیعت بولیه آن اورا این هدیه دارد با کرده میاندیده و این موهبت را خلقت های رنگارنک و دیباهاشی ظرفیتی میکند که طبیعت هنگام پهار به نهایی خرم و سرمهیار ارزانی می ارد و آهارا آریش میدهد.

او بینا است و فرمیان وی و متمم شدن از جویانی برخود و خواب و شیوهای شیرین و لذت پخشش فاصله هیبی ایجاد کرده است، ازین وی خواهی خواهی تلیم از اده و فدرش و بقد ازدواج پیرمردی نوانکردار آدمه است و با روحی مطمئن و خرسن و خشند بزند کامی خود ادامه میدهد و سر کرم امو خانه اداری میباشد.

او (ترز) همینه تر و توند (مارک وومین) است که شوهرش اورا تا سرحد برستش دوست دارد، و بوی هشق بیورزد، هشی خاموش چدی و عقیق که اختلاف من آنرا بزمیانی دارد و مرحله بکمال و سیده بدان نوی نیرو و تندی و بزندی و اختصاص ارزانی میدارد. مارک مردی پاکل و هربان بودولی نیتوانت در راه خواهشای درونی زن و شاد کهن دل مضطرب و اوان او بزمیان کامی بکوشه به کشته ایان مردی سیاره املاط و بزرگ منش و بلند طبیعت بود و کلاریسته اش را پیش از اولداده اش دوست میداشت و چندین برا کار و کوشش را برخواسته ایان سانده بیهای ذن برتری میداد و چنانکه باید باموری که برخواط و احساسات او نسبت بزن دلالات کند تو به نیکرده لشکه تنه با مادره ایان بوزیری و آنچه میتوانست کله و سمال تجمل و ننم و رفاه و راز بوشیده که اینه شوردنی و آشامیدنی دل یک آفریده منلون و شن و سرکش دایست آزاد است و گمان میکرد پایچن روشی میتواند دل را بزند که میتواند دل را در سال ۱۹۶۲ قدم هشت سال سبزی شد و تردداری دختری ڈیاروی کردیده بود که اورا «زولیت» می نامید و زندگی اورد و سیره ایادی جریان داشت، هی بیش آمد نازه و شفکتی، برای اوروی میداده احساسات سرشار و تایلرایت بر افروخته و سوزانی دزدنه کی اویافت میشد و خلاصه ارتباط وحشی استواری که دل درونی زن شاد کهن دل مضطرب و اوان او بزمیان کامی بکوشه به کشته ایان مردی سیاره املاط و بزرگ منش و بلند طبیعت بود و کلاریسته اش را پیش از اولداده اش دوست میداشت و چندین برا کار و کوشش را برخواسته ایان سانده بیهای ذن برتری میداد و چنانکه باید باموری که برخواط و احساسات او نسبت بزن دلالات کند تو به نیکرده لشکه تنه با مادره ایان بوزیری و آنچه میتوانست کله و سمال تجمل و ننم و رفاه و راز بوشیده که اینه شوردنی و آشامیدنی دل یک آفریده منلون و شن و سرکش دایست آزاد است و گمان میکرد پایچن روشی میتواند دل را بزند که میتواند دل را در سال ۱۹۶۲ قدم هشت سال سبزی شد و تردداری دختری ڈیاروی کردیده بود که اورا «زولیت» می نامید و زندگی اورد و سیره ایادی جریان داشت، هی بیش آمد نازه و شفکتی، برای اوروی میداده احساسات سرشار و تایلرایت بر افروخته و سوزانی دزدنه کی اویافت میشد و خلاصه ارتباط وحشی استواری که دل آن درونی زن شاد کهن دل مضطرب و اوان او بزمیان کامی بکوشه به کشته ایان مردی سیاره املاط و بزرگ منش و بلند طبیعت بود که اورا ازین دل که میتوانست کله و سمال تجمل و ننم و رفاه و راز بوشیده که اینه شوردنی و آشامیدنی دل یک آفریده منلون و شن و سرکش دایست آزاد است و گمان میکرد پایچن روشی میتواند دل را بزند که میتواند دل را در سال ۱۹۶۲ قدم هشت سال سبزی شد و تردداری دختری ڈیاروی کردیده بود که اورا «زولیت» می نامید و زندگی اورد و سیره ایادی جریان داشت، هی بیش آمد نازه و شفکتی، برای اوروی میداده احساسات سرشار و تایلرایت بر افروخته و سوزانی دزدنه کی اویافت میشد و خلاصه ارتباط وحشی استواری که دل آن درونی زن شاد کهن دل مضطرب و اوان او بزمیان کامی بکوشه به کشته ایان مردی سیاره املاط و بزرگ منش و بلند طبیعت بود که اورا ازین دل که میتوانست کله و سمال تجمل و ننم و رفاه و راز بوشیده که اینه شوردنی و آشامیدنی دل یک آفریده منلون و شن و سرکش دایست آزاد است و گمان میکرد پایچن روشی میتواند دل را بزند که میتواند دل را در سال ۱۹۶۲ قدم هشت سال سبزی شد و تردداری دختری ڈیاروی کردیده بود که اورا «زولیت» می نامید و زندگی اورد و سیره ایادی جریان داشت، هی بیش آمد نازه و شفکتی، برای اوروی میداده احساسات سرشار و تایلرایت بر افروخته و سوزانی دزدنه کی اویافت میشد و خلاصه ارتباط وحشی استواری که دل آن درونی زن شاد کهن دل مضطرب و اوان او بزمیان کامی بکوشه به کشته ایان مردی سیاره املاط و بزرگ منش و بلند طبیعت بود که اورا ازین دل که میتوانست کله و سمال تجمل و ننم و رفاه و راز بوشیده که اینه شوردنی و آشامیدنی دل یک آفریده منلون و شن و سرکش دایست آزاد است و گمان میکرد پایچن روشی میتواند دل را بزند که میتواند دل را در سال ۱۹۶۲ قدم هشت سال سبزی شد و تردداری دختری ڈیاروی کردیده بود که اورا «زولیت» می نامید و زندگی اورد و سیره ایادی جریان داشت، هی بیش آمد نازه و شفکتی، برای اوروی میداده احساسات سرشار و تایلرایت بر افروخته و سوزانی دزدنه کی اویافت میشد و خلاصه ارتباط وحشی استواری که دل آن درونی زن شاد کهن دل مضطرب و اوان او بزمیان کامی بکوشه به کشته ایان مردی سیاره املاط و بزرگ منش و بلند طبیعت بود که اورا ازین دل که میتوانست کله و سمال تجمل و ننم و رفاه و راز بوشیده که اینه شوردنی و آشامیدنی دل یک آفریده منلون و شن و سرکش دایست آزاد است و گمان میکرد پایچن روشی میتواند دل را بزند که میتواند دل را در سال ۱۹۶۲ قدم هشت سال سبزی شد و تردداری دختری ڈیاروی کردیده بود که اورا «زولیت» می نامید و زندگی اورد و سیره ایادی جریان داشت، هی بیش آمد نازه و شفکتی، برای اوروی میداده احساسات سرشار و تایلرایت بر افروخته و سوزانی دزدنه کی اویافت میشد و خلاصه ارتباط وحشی استواری که دل آن درونی زن شاد کهن دل مضطرب و اوان او بزمیان کامی بکوشه به کشته ایان مردی سیاره املاط و بزرگ منش و بلند طبیعت بود که اورا ازین دل که میتوانست کله و سمال تجمل و ننم و رفاه و راز بوشیده که اینه شوردنی و آشامیدنی دل یک آفریده منلون و شن و سرکش دایست آزاد است و گمان میکرد پایچن روشی میتواند دل را بزند که میتواند دل را در سال ۱۹۶۲ قدم هشت سال سبزی شد و تردداری دختری ڈیاروی کردیده بود که اورا «زولیت» می نامید و زندگی اورد و سیره ایادی جریان داشت، هی بیش آمد نازه و شفکتی، برای اوروی میداده احساسات سرشار و تایلرایت بر افروخته و سوزانی دزدنه کی اویافت میشد و خلاصه ارتباط وحشی استواری که دل آن درونی زن شاد کهن دل مضطرب و اوان او بزمیان کامی بکوشه به کشته ایان مردی سیاره املاط و بزرگ منش و بلند طبیعت بود که اورا ازین دل که میتوانست کله و سمال تجمل و ننم و رفاه و راز بوشیده که اینه شوردنی و آشامیدنی دل یک آفریده منلون و شن و سرکش دایست آزاد است و گمان میکرد پایچن روشی میتواند دل را بزند که میتواند دل را در سال ۱۹۶۲ قدم هشت سال سبزی شد و تردداری دختری ڈیاروی کردیده بود که اورا «زولیت» می نامید و زندگی اورد و سیره ایادی جریان داشت، هی بیش آمد نازه و شفکتی، برای اوروی میداده احساسات سرشار و تایلرایت بر افروخته و سوزانی دزدنه کی اویافت میشد و خلاصه ارتباط وحشی استواری که دل آن درونی زن شاد کهن دل مضطرب و اوان او بزمیان کامی بکوشه به کشته ایان مردی سیاره املاط و بزرگ منش و بلند طبیعت بود که اورا ازین دل که میتوانست کله و سمال تجمل و ننم و رفاه و راز بوشیده که اینه شوردنی و آشامیدنی دل یک آفریده منلون و شن و سرکش دایست آزاد است و گمان میکرد پایچن روشی میتواند دل را بزند که میتواند دل را در سال ۱۹۶۲ قدم هشت سال سبزی شد و تردداری دختری ڈیاروی کردیده بود که اورا «زولیت» می نامید و زندگی اورد و سیره ایادی جریان داشت، هی بیش آمد نازه و شفکتی، برای اوروی میداده احساسات سرشار و تایلرایت بر افروخته و سوزانی دزدنه کی اویافت میشد و خلاصه ارتباط وحشی استواری که دل آن درونی زن شاد کهن دل مضطرب و اوان او بزمیان کامی بکوشه به کشته ایان مردی سیاره املاط و بزرگ منش و بلند طبیعت بود که اورا ازین دل که میتوانست کله و سمال تجمل و ننم و رفاه و راز بوشیده که اینه شوردنی و آشامیدنی دل یک آفریده منلون و شن و سرکش دایست آزاد است و گمان میکرد پایچن روشی میتواند دل را بزند که میتواند دل را در سال ۱۹۶۲ قدم هشت سال سبزی شد و تردداری دختری ڈیاروی کردیده بود که اورا «زولیت» می نامید و زندگی اورد و سیره ایادی جریان داشت، هی بیش آمد نازه و شفکتی، برای اوروی میداده احساسات سرشار و تایلرایت بر افروخته و سوزانی دزدنه کی اویافت میشد و خلاصه ارتباط وحشی استواری که دل آن درونی زن شاد کهن دل مضطرب و اوان او بزمیان کامی بکوشه به کشته ایان مردی سیاره املاط و بزرگ منش و بلند طبیعت بود که اورا ازین دل که میتوانست کله و سمال تجمل و ننم و رفاه و راز بوشیده که اینه شوردنی و آشامیدنی دل یک آفریده منلون و شن و سرکش دایست آزاد است و گمان میکرد پایچن روشی میتواند دل را بزند که میتواند دل را در سال ۱۹۶۲ قدم هشت سال سبزی شد و تردداری دختری ڈیاروی کردیده بود که اورا «زولیت» می نامید و زندگی اورد و سیره ایادی جریان داشت، هی بیش آمد نازه و شفکتی، برای اوروی میداده احساسات سرشار و تایلرایت بر افروخته و سوزانی دزدنه کی اویافت میشد و خلاصه ارتباط وحشی استواری که دل آن درونی زن شاد کهن دل مضطرب و اوان او بزمیان کامی بکوشه به کشته ایان مردی سیاره املاط و بزرگ منش و بلند طبیعت بود که اورا ازین دل که میتوانست کله و سمال تجمل و ننم و رفاه و راز بوشیده که اینه شوردنی و آشامیدنی دل یک آفریده منلون و شن و سرکش دایست آزاد است و گمان میکرد پایچن روشی میتواند دل را بزند که میتواند دل را در سال ۱۹۶۲ قدم هشت سال سبزی شد و تردداری دختری ڈیاروی کردیده بود که اورا «زولیت» می نامید و زندگی اورد و سیره ایادی جریان داشت، هی بیش آمد نازه و شفکتی، برای اوروی میداده احساسات سرشار و تایلرایت بر افروخته و سوزانی دزدنه کی اویافت میشد و خلاصه ارتباط وحشی استواری که دل آن درونی زن شاد کهن دل مضطرب و اوان او بزمیان کامی بکوشه به کشته ایان مردی سیاره املاط و بزرگ منش و بلند طبیعت بود که اورا ازین دل که میتوانست کله و سمال تجمل و ننم و رفاه و راز بوشیده که اینه شوردنی و آشامیدنی دل یک آفریده منلون و شن و سرکش دایست آزاد است و گمان میکرد پایچن روشی میتواند دل را بزند که میتواند دل را در سال ۱۹۶۲ قدم هشت سال سبزی شد و تردداری دختری ڈیاروی کردیده بود که اورا «زولیت» می نامید و زندگی اورد و سیره ایادی جریان داشت، هی بیش آمد نازه و شفکتی، برای اوروی میداده احساسات سرشار و تایلرایت بر افروخته و سوزانی دزدنه کی اویافت میشد و خلاصه ارتباط وحشی استواری که دل آن درونی زن شاد کهن دل مضطرب و اوان او بزمیان کامی بکوشه به کشته ایان مردی سیاره املاط و بزرگ منش و بلند طبیعت بود که اورا ازین دل که میتوانست کله و سمال تجمل و ننم و رفاه و راز بوشیده که اینه شوردنی و آشامیدنی دل یک آفریده منلون و شن و سرکش دایست آزاد است و گمان میکرد پایچن روشی میتواند دل را بزند که میتواند دل را در سال ۱۹۶۲ قدم هشت سال سبزی شد و تردداری دختری ڈیاروی کردیده بود که اورا «زولیت» می نامید و زندگی اورد و سیره ایادی جریان داشت، هی بیش آمد نازه و شفکتی، برای اوروی میداده احساسات سرشار و تایلرایت بر افروخته و سوزانی دزدنه کی اویافت میشد و خلاصه ارتباط وحشی استواری که دل آن درونی زن شاد کهن دل مضطرب و اوان او بزمیان کامی بکوشه به کشته ایان مردی سیاره املاط و بزرگ منش و بلند طبیعت بود که اورا ازین دل که میتوانست کله و سمال تجمل و ننم و رفاه و راز بوشیده که اینه شوردنی و آشامیدنی دل یک آفریده منلون و شن و سرکش دایست آزاد است و گمان میکرد پایچن روشی میتواند دل را بزند که میتواند دل را در سال ۱۹۶۲ قدم هشت سال سبزی شد و تردداری دختری ڈیاروی کردیده بود که اورا «زولیت» می نامید و زندگی اورد و سیره ایادی جریان داشت، هی بیش آمد نازه و شفکتی، برای اوروی میداده احساسات سرشار و تایلرایت بر افروخته و سوزانی دزدنه کی اویافت میشد و خلاصه ارتباط وحشی استواری که دل آن درونی زن شاد کهن دل مضطرب و اوان او بزمیان کامی بکوشه به کشته ایان مردی سیاره املاط و بزرگ منش و بلند طبیعت بود که اورا ازین دل که میتوانست کله و سمال تجمل و ننم و رفاه و راز بوشیده که اینه شوردنی و آشامیدنی دل یک آفریده منلون و شن و سرکش دایست آزاد است و گمان میکرد پایچن روشی میتواند دل را بزند که میتواند دل را در سال ۱۹۶۲ قدم هشت سال سبزی شد و تردداری دختری ڈیاروی کردیده بود که اورا «زولیت» می نامید و زندگی اورد و سیره ایادی جریان داشت، هی بیش آمد نازه و شفکتی، برای اوروی میداده احساسات سرشار و تایلرایت بر افروخته و سوزانی دزدنه کی اویافت میشد و خلاصه ارتباط وحشی استواری که

اطلاعات

کمیسیون هشتاد و فواین دادگستری

بیهقی از منعه اول

صریح اذکار اسما است و هم قوه
قضایی رامتر لزل نگاه میدارد
اما شورای هالی قضایی چیز و
چرا موجود آمد

دیوان کشور فقط پند روز در
وذاز طبق متعلک گردید اندک از
کرد که حقیقت حکومت مصدق سقوط نمود
اوین اقدام دولت بعد آن شد که بایک

قضایی داشت این علی خلیل
بهین جهت هم اصل عقایون اساسی
و زیر عدلی را دادند

پنهانه قیمت دارند که خود را بود که ممکن
است انتظامی را در اجرای اذکار اسما در نظر

در افغانستان در سال ۱۹۵۳ پرچیل در موقع
طرح لایحه افزایش حقوق قضایی در مجلس

هشتم که به کسی قضایی را تین کند که
عوامی اویه دولت قبول می کند که

برای تغیر قضایی پیشنهاد دولت و تصویب
مجلس و تایید مقام سلطنت لازم است

یعنی برای تغیر و تبدیل یک قضایی
تشریفاتی مهم تراز تشریفات آمن و

رقن یک دولت دعاایت می شود.

در امریکا با وجود حکومت
اصل تغییک قوا بطور کامل قضایی
دیوان عالی کشور پیشنهاد را بایک
پنهان است.

و زیر دادگستری سپس گفت:
بنده از آقای دیلس تقاضا میکنم

روای این موضوع را بگیرند که اصل
کمیسیون موافق با وجود شورای برایک
قضایی است یا نه اکنون موافق میشند

میگردد که تغیر و تبدیل شورای
میان این اکتوبر دادگستری توافق میشود

دست بسیار سهی از این اتفاقات
آنچه از این اتفاقات که خود این کاری
میگردند

دیگر آنکه من عکس عالی که فانون
دیوان کشور بدست عقیده ندارم اخبار

علی ترجیح دیوان کشور علاوه بر اینکه
مصدق سلطنه رساند اصل استقلال

دادرگستری را با اعلام دله تفسیر
و اعضای دولت را متعاقب که میگردند
و احتجاج چند روزه دارند و ان کشور

استفاده شد

کانون و کلاراهم خود مادرهیت
هدیره کانون لایحه استقلال آن را تمهی
کرده ام آقای طلقی رساند اصل استقلال

علی قضاچی هم علاوه شد که دادگستری
مصدق اذکار اسما است

هر خواص اوضاع آن روزها که فانون اساسی
را اتفاقی میگردند تکنسته است که دادگستری
کوشش کردند این عیب رف شود تا دادگستری
دان اخبارات دکتر مصدق از وجود

آقای طلقی و زیردادگستری و شورای
فناخند

پس این استقلال پس از آن
پیادگشت دادگستری که ابتدا طبق میل

طوری وقت دیوان کشور و بعضی
ضدبهای حسن درست شد بهین جهت

که راه و سطح پیدا کنید یعنی هم استقلال
مطلق سوه استفاده می نماید

تکرهنگام و رسید کی لواح مصدق

سلسله در کمیسیون مشترک پیش یافته
که با کمال جرات و رشادت دادگستری

میتواند حق داشته باشد اعضا از آنرا
تصویب هشت و زیران پیش یافته شده

است آبا این صحیح است؟

دادستان کل عالی ترین مقام قوه
قضایی است که دادگستری میگذرد

من امداد و ارم آقای و زیردادگستری
که با کمال جرات و رشادت دادگستری

میتواند حق داشته باشد اعضا از آنرا
تصویب هشت و زیران پیش یافته شده

است که دادگستری که بست اورده اند
میتوانند بوده سرشاری از دولت

پیکر نه و دستگاه دادگستری را
دهنده مثلا خیال میگردند

دیوان کشور از این روسای شعب ملی و

یاسایی که کارهای از این روزگار

که از کیفیت کار دیوان کشور از این روزگار

میگذرد و میگردند

دیگر این روزگار میگذرد و میگردند

دویل که میگذرد و میگردند

دیگر این روزگار میگذرد و میگردند